

درس دویست و پنجاه و یکم

مقام امامت؛ ربط بین مقام هو و ظهور و کثرت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: بعضی از رفقا سؤالاتی در رابطه با این روایت سیدالشهداء علیه السلام مطرح کردند که با وجود مقام امامت، دیگر چه مقامی بالاتر از امامت هست که دوباره بیاییم یک درجه و مقام دیگری قائل بشویم؟! استاد: چه منافاتی دارد؟!

تلمیذ: بله، من هم عرض کردم که امامت یک امر ظاهری است ولی چون باطن امامت، ولایت هست و ولایت مقول به تشکیک است و شدت و ضعف دارد شاید آن درجه همان تشدید درجه ولایت باشد. اشکال کردند که ولایت فقط در مقام فناء است و بعد از فناء که ولایت تمام شده است. مثل اینکه شخص فانی یک درجه بیشتر نیست و مراتب ندارد یعنی مقول به تشکیک نیست. پس بالأخره این درجه چه شد؟! البته قبلاً شما یک جمله فرموده بودید که این مربوط به سیر عرضی است.

ذکر مثالی برای ادراک مسئله فناء و بقاء

استاد: بقاء را عرض کرده بودم و مربوط به بقاء است. در بقاء یک سعه و مسائلی هست که این مسئله ارتباطی با فناء ندارد. مسئله فناء جهت طولی سیر انسان است ولی جهت طولی سیر انسان خیلی مفید نیست! مفید از نظر نرسیدن به مقصود و رسیدن به مطلوب است اما از نقطه نظر ادراک جذبات جمالی و جلالیه و اسماء جلالیه و جمالیه، آن مربوط به سعه هر شخص است. ببینید کسی که می خواهد مقامات طولیه را طی کند مثل کسی است که می خواهد به سمت بحر و دریا برود. برای رفتن به سمت دریا انسان باید شهرها و بلاد را یکی یکی پس از دیگری طی کند تا به دریا برسد. حالا که به دریا رسید سیر طولی او تمام شده است و خودش را در دریا می اندازد. این کسی که خودش را در دریا می اندازد به فناء رسیده است. هر ذاتی بسته به آن سعه ای که دارد از این به بعد منتفع می شود نه اینکه الآن خودش را در دریا انداخته است. این کسی که خودش را در دریا انداخته است به آن مرتبه فناء و تحول رسیده است ولی صحبت در این است که در آنجا اصلاً ادراک نیست! این فناء قبلاً هم به صورت صور بوده است اما الآن فناء به مقام اثبات برای او محقق شده است یعنی تغییری پیدا نشده است الا اینکه آن تغییر در اجمال و تفصیل بوده است. حالا که به این دریا رسید یک وقتی یک جوجه در دریا می افتد، یک وقتی یک مرغ در دریا می افتد، یک وقتی یک غاز می افتد، یک وقتی یک انسان و یک وقتی یک نهنگ در دریا می افتد. همه اینها در دریا هستند ولی هر کدام از اینها به آن مقدار و سعه وجودیشان از این دریا

منتفع می شوند و به ساحل می آیند. یعنی می رود از دریا یک مقداری آن چیزها و منافع دریا را می بلعد و با خودش برمی دارد یا غوص می کند و از آن جواهرات، مرجان، لؤلؤ، مروارید و از آنچه که در این بحر هست اقتباس می کند و به اینجا می آید. هر کسی به اندازه سعه اش آنچه که به ساحل آورده است قیمت دارد.

بقاء؛ میزان ارتفاع و تمایز هر شخص

خدمتتان عرض کردم پس همیشه بقاء است که میزان برای ارتفاع و آن تمایز و آن جهات متمیزه هر شخص است والا در جنبه فناء بله، هر ذاتی که به فناء برسد تبدل ماهیت برای آن ذات حاصل شده است؛ یعنی مقام جهل به مقام علم متبدل شده است. منظور از فناء این است. فرق بین عارف و عاقل با جاهل، فرق بین عالم و جاهل است و هیچ تفاوتی ندارد منتها علم او علم حصولی است و علم این علم حضوری است. علم او علم تحصیلی است و علم این علم شهودی و وجدانی است و آن علم شهودی و وجدانی به واسطه تغییر و تحول است که در او پیدا می شود و وقتی که از این تغییر و تحول تعلق به ماده کم می شود و مدام به مجرد و انبساط نزدیک می شود لازمه این ادراک معارف و صفات جمالیه و جلالیه است؛ یعنی ظهور آن صفات جمالیه و جلالیه به واسطه این تغییر و تحول در نفس هست. حالا این ذوات مقدسه ائمه علیهم السلام و به طور کلی چهارده معصوم از نقطه نظر و جهت مسئله امامت، ولایت تکوینی، احاطه بر همه موجودات و واسطه فیض برای مقام احدیت و واحدیت، آن واسطه فیض که مقام واحدیت است و مقام بروز و ظهور وجودات مقیده و محدده و تعینات در همه عوالم مجرده و مادی است اینها آن واسطه هستند و آن حلقه رابط، این وجود امام علیه السلام است، نه وجود ظاهری بلکه همان وجود نفسی او که همان ولایت است و مسئله ولایت قائم به آن وجود نفسی است و آن وجود نفسی واسطه بین نزول وجود و شکل پذیری و تصویر پذیری وجود است که یک واسطه می خواهد حالا مقام اراده و مشیت است، ولایت است، نور اول است، عقل اول است، صادر اول است و یا واحدیت است تمام اینها را آن مسئله ولایت تشکیل می دهد که مسئله ولایت جنبه واسطیت بین ظهورات و مقام هوویت دارد. آن جنبه وساطت که **لا اسم و لا رسم و لا تعین و لا اشاره و لا صراحة و لا کنایه و لا تمیز و لا تبعیض** تمام این مرتبه ای که از اوصاف آن مرتبه در همه جهت اطلاق است که از او تعبیر به مقام عماء و هو می شود، آن واسطه ای که این مقام را به صورت درمی آورد، ما همه صور آن وجود نازله مقام احدیت هستیم. آن مقام احدیت به وجود صمدیت و اطلاقی خودش الآن مقید شده است، آن واسطه برای تقیید، وجود امام علیه السلام است.

پس وجود امام علیه السلام خودش اول مقید است که به او صادر اول می گویند که بحث ما در همین هست که صادر اول باید از سنخ علت باشد، این صادر اول است. این صادر اول که عبارت از آن نفس امام

علیه‌السلام است که نفس ولوی اوست این نفس ولوی اوست که موجب می‌شود تعینات ارتباط با آن مقام هو و احدیت را پیدا کنند. این امام علیه‌السلام می‌شود.

تفاوت ائمه در مقام بقاء

اما تمام این مسئله مربوط به مقام بقاء است و به فناء دیگر ارتباطی ندارد. چون خود امام از یک طرف متصل به مسئله فناء ذاتی است و طرف دیگر آن متصل به آن تنازلات وجود در همه مراتب تجرد و تعلق شهودی است. در مقام بقاء است که ائمه تفاوت پیدا می‌کنند و هرکدام از آنها مظهریت صفات مختلفه را دارند. خصوصیات دو امام خصوصیات واحده نیست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام خیلی دعابه و مزاح بود اما پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این طور نبود و خیال نمی‌کنم حضرت سجاد علیه‌السلام در همه عمرش هم یک مزاح کرده باشد! با این اوضاعی که ما می‌بینیم، همه‌اش گریه و صحیفه سجاده بوده است و این طور بوده‌اند! اما همیشه مردم امیرالمؤمنین را می‌دیدند که می‌خندد! با این شوخی می‌کرد و با آن چیز می‌کرد. امام صادق علیه‌السلام یک نحوه حال داشت. امام رضا علیه‌السلام یک نحوه حال داشت. امام زمان عجل الله تعالی فرجه را نمی‌دانیم در چه حالتی هست خلاصه از او بترسیم یا نترسیم! این را نمی‌دانیم اما حالا هرچه هست امام زمان همه را دارد! گفت: آنچه خوبان همه دارند [تو تنها داری]! روایت داریم که امام زمان علیه‌السلام از همه برداشته و همه را جمع کرده است!^۱ خلاصه با ما کنار می‌آید! خیلی نباید از امام زمان بترسیم چون رئوف است! از او رئوف تر چه کسی هست؟! این مسئله هست که وجود هر مظهري به امتناع عقلي بايد با وجود مظهر ديگر تفاوت داشته باشد. این یکسان بودن و تساوی امتناع عقلي دارد.

کیفیت شفاعت ائمه علیهم‌السلام

روی این حساب هرکدام از ائمه دارای یک سعه خاص و کیفیت خاص وجودی هستند و در عین آن ولایتشان ممکن است که در بعضی از جهات و صفات و اسماء کلیه یکی از اینها بر بعضی از جهات دیگر غلبه داشته باشند. چون اسماء لا یتناهی است. حالا در مسئله سیدالشهداء علیه‌السلام با حفظ سیمت امامت، خدا خطاب می‌کند که یک مراتب و خصوصیات در اینجا هست که آن خصوصیات، خصوصياتی است که از ناحیه پروردگار افزوده می‌شود و از کسی دیگر نیست. پروردگار آن خصوصیت را به تو می‌دهد و آن خصوصیت مقام شفاعت یعنی رسیدن به یک مرتبه‌ای که گرچه همه ائمه از نقطه نظر شفاعت دارای مقام شفاعت هستند و

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۶۶۸ - ۶۶۹، ح ۷۱۰.

مسئله شفاعت مسئله ولایت است، شاید شفاعتی که در ائمه باشد یک شفاعت محدودی باشد. شاید مثلاً امام علیه السلام حتی قدرتش را داشته باشد که شفاعت کند اما اذن به این قدرت به او داده نمی شود و به امام حسین علیه السلام اذن اعمال داده می شود. یعنی آنچه که در نفسش می بیند، او را عمل می کند، در نفس نمی بیند الآن نسبت به این مسئله به خصوص شفاعت کند نه اینکه نتواند! نتوانستن فرق می کند. چیزی برای امام نتوانستن ندارد. بین امام جواد و امام حسین علیه السلام از این نقطه نظر فرق نمی کند و هر دو یکی هستند ولی آن حالتی را که خدا با آن حالت - جنبه خضر و موسی علیهما السلام اگر یادتان باشد - اجازه این اعمال را می دهد آن حالتش را شاید در سیدالشهداء به واسطه این قضیه قرار داده است و این یک نحوه توسعه در وجود است.

تلمیذ: قبل از اینکه به شهادت برسند این حالت شفاعت یعنی حالت اذن اعمال شفاعت را نداشتند؟ استاد: طبعاً همه آنچه را که ائمه دارند اینها مراتب دفعی که نیست! مراتب اینها تفاوت می کند و حالات اینها متفاوت است. یعنی با حفظ مسئله امامت حالات بقاء آنها متفاوت است. امیرالمؤمنین علیه السلام حالاتش متفاوت بوده است و حالات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متفاوت بوده است. در عین اینکه بعد از فناء بوده است در عین حال حالتش با حالت هنگام فوت فرق داشته است! اینها حالاتی است که مدام یکی پس از دیگری سیر در اسماء و آن ذات می کنند. این سیر در اسماء اصلاً لا یتناهی است یعنی ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ حتی برای رسول خدا الآن دارد تجلی می کند!

تلمیذ: پس در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه تقریباً می توانیم بگوییم که تمام اسماء را می تواند به منصب ظهور در بیاورد، به غیر از ائمه دیگر. این حضرات ائمه دیگر نمی توانند مثل امام زمان بنا بر فرمایشی که کردید به منصب ظهور در بیاورند چون سعه ایشان وسیع تر از سعه آباء ایشان است؟

استاد: بله، فرض کنید امام زمان علیه السلام یک هم چنین وضعیتی دارد شاید حضرت سجاد علیه السلام نداشته باشد و حضرت سجاد با آن حال و وضع و کیفیتشان شاید این طور نبودند! تلمیذ: پس در حقیقت این فرمایشی که کراراً می فرمودید، شاکله به سعه بر می گردد. استاد: بله، به معنای سعه است.

تلمیذ: بعد مگر امامت بعد از طی اسفار اربعه نیست؟! پس چطور خداوند در قرآن به حضرت ابراهیم علیه السلام اطلاق امامت کرد؟! اگر امامت مقیده باشد که همه انبیاء دارند و اگر امامت مطلقه باشد هنوز خود ایشان نرسیدند.

استاد: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۲ [حضرت ابراهیم] دیگر امام است!

۱. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۸:

«خداوند گفت: من قرار دهنده می باشم تو را امام برای مردم!»

تلمیذ: خب اسفار اربعه را که طی نکرده است!

استاد: چرا طی کرده است.

تلمیذ: حضرت ابراهیم طی کرده است؟!!

استاد: بله، طی کرده است. ایشان هم طی کرده است متنها مقام ثبوت یک مقام بالاتری است. ببینید طی کردن اسفار اربعه و هر کدام از این سفرها به این معنا نیست که از یک نقطه شروع کند و به یک نقطه ختم بشود و فقط آن مسئله فناء ذاتی است که در سیر طولی انجام می دهد اما سیر **من الحق فی الحق** آنها اصلاً لا یتناهی است! ممکن است قدری را طی کرده.

بی انتها بودن سیر در ذات و اسماء

تلمیذ: در همان مسیری که دارد به سوی سفر **من الخلق إلى الحق** می رود ممکن است تمام آن سه سفر را هم همراه با خودش [داشته باشد] همان طور که فرمودید.

استاد: طی کردن یعنی از آن وادی و از آن عالم چشیدن و الا سیر در ذات و اسماء انتها ندارد. حتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم الآن دارد می رود! تا قیام قیامت هم انتها ندارد تا خدا خدایی می کند انتها ندارد. یعنی شما به یک رتبه برسید یا پیغمبر در قیامت به یک رتبه برسد که معرفت او دیگر به آن رتبه ختم بشود آیا یک هم چنین چیزی می شود که معرفت او نسبت به پروردگار ختم بشود و دیگر آخر خط هست؟! بگویند که خدایا آنچه که باید از تو بدانم دیگر دانستم و بعد از این دیگر مسئله ای نیست! «**رَبِّ زِدْنِي فِكًا تَحِيْرًا**»^۱ چیست؟! این است که اصلاً انتها ندارد. وجود انتها ندارد! اگر پیغمبر حتی به یک نقطه ای برسد که معارفش تمام بشود خدا ناقص است!

تلمیذ: پس این سفر حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از وصول به مقام فناء در ذات سه سفر دیگری را به صورت ناقص طی کرده است؟

استاد: بله، هم زمان با او - نه ناقص - به مقدار سعه خودش طی کرده است.

تلمیذ: همه انبیاء همین طور هستند و آن ولایت جزئی می شود؟!!

استاد: نه خیر، انبیاء اصلاً فناء ذاتی نداشتند!

تلمیذ: حضرت ابراهیم هم نداشت! فرمودید که حالاتش را داشت.

استاد: چرا؛ فناء ذاتی را داشت اما آن به مرتبه تکامل که واقعاً به معنای ملکه بشود [نبوده است] لذا انبیاء

دیگر حتی فناء ذاتی هم نداشتند و حتی به عنوان حال هم نبوده است.

۱. فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ ج ۲، ص ۵۴۵؛ فصوص الحکم، ص ۷۳؛ مرصاد العباد، ص ۳۲۶؛ شرح الاسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ص ۵۳۵.

دو مراتب بودن ولایت تکوینی

تلمیذ: پس این ولایت کلیه تکوینی که در مورد حضرات ائمه اثبات می‌کنیم برای کدام مقام است؟! مقام فناء در ذات است یا مقام تکمیل این اسفار اربعه است؟!^۱

استاد: اصلاً ولایت تکوینی به فناء بر نمی‌گردد، برای بقاء است.

تلمیذ: همان سه سفر دیگر است که در لا هو دارد می‌رود.

استاد: بله، اصلاً به فناء کاری ندارد.

تلمیذ: بنابراین ولایت تکوینی دو مراتب می‌شود؟

استاد: بله بله، آن مراتب دارد و یکسان نیست. ولایت تکوینی پیغمبر با ولایت تکوینی برای ائمه هر کدام از آنها تفاوت دارد یعنی می‌خواهم این را حضورتان عرض کنم که ممکن است در عین اینکه یک امام علیه‌السلام ولایت تکوینی و اشراف نسبت به همه موجودات دارد ممکن است سعه امام دیگر به نحوی باشد که با وجود همان ولایت تکوینی اشراف بیشتری داشته باشد.

تلمیذ: همان‌طور که اشاره کردید، پس می‌توانیم بگوییم که حضرت صاحب الامر از جنبه سعه وجود از خود امیرالمؤمنین هم [بالاتر است]؟

استاد: نمی‌توانیم بگوییم که از امیرالمؤمنین بالاتر است ولی از سایر ائمه روایات داریم که سعه حضرت

بیشتر است.^۱

تلمیذ: نمی‌توانیم بگوییم یا نیست؟!

استاد: نه، نیست. امیرالمؤمنین و پیغمبر حسابشان جدا است. حالا از خودش پرسید! شما که بالآخره...

از خود امام زمان پرسید که یا بن رسول الله شما بالاتر هستید؟! می‌گوید که خجالت بکش، بنشین! در قضیه حاج علی بغدادی هست در مفاتیح دارد که حضرت تشریف آوردند - به عبارت دیگر باید بگوییم که مشرف شدند چون بالآخره زیارت پدرانشان بود - نزد موسی بن جعفر و امام جواد علیهماالسلام و گفتند که سلام کن. یکی یکی سلام کردند. بعد گفتند که حالا به امامت سلام کن. آن‌هم گفت که السلام علیک یا حجة بن الحسن. بعد حضرت گفتند: علیک السلام و این‌هم نفهمید که حضرت دارد جوابش را می‌دهد! بعد با خودش می‌گوید که من دیدم به امام حسن عسکری علیه‌السلام رسید دیگر دوازدهمی را نگفت! حالا گاهی حضرت شوخی هم می‌کند، بالآخره.

تلمیذ: عاشق قهر و مهر شما هردوتای آن هستیم و فرق نمی‌کند.

استاد: بنده؟!

تلمیذ: نه، منظور اولیاء بود!

تلمیذ: آقا بعضی از رفقا به من ایراد می‌کنند که شما خدمت استاد بی‌ادب هستی. می‌گویم که چون

^۱ . جهت اطلاع رجوع شود به دلائل الإمامة، ص ۴۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۶۲.

قضا آید عقل آدم هم می‌رود. خب چرا همین صاحب‌خانه عقل را می‌برد تا ما بی‌ادبی کنیم؟! استاد: نه آقا.

تلمیذ: این فرمایشی که در چند جلسه قبل سؤال شد که زنانی هستند که به کمال رسیده‌اند و اسفار اربعه را طی کرده‌اند. یک نمونه آن حضرت زینب سلام‌الله‌علیها و مسلم مادر بزرگوارشان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها اسفار اربعه را طی کرده بودند. پس چرا در روایت داریم که پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم به حضرت زهرا فرمودند که علی را به غضب درنیاور و الا من غضبناک می‌شوم؟! کسی که به مقام ولایت رسیده است اگر به شاکله برگردیم خب هر کسی یک شاکله‌ای دارد بعد اینجا چطور تهدید می‌کند؟! و اگر به شاکله برنمی‌گردیم پس فاطمه به کمال نرسیده است و این تهدید پیغمبر به حضرت زهرا برای چیست؟!

استاد: برگشت تمام اینها به بقاء است و هیچ کدام مسئله‌ای نیست. در آن نحوه بقائی که دارند هر کدام از اینها متفاوت هستند و این فقط اختصاص به اینجا ندارد یا فرض کنید در آن موردی که حضرت زهرا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتراض کرد: «اشْتَمَلْتُ شِمْلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدْتُ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ، نَقَضْتُ قَادِمَةً الْأَجَدَلِ...»^۱ این یک مسئله‌ای است که جای صحبت دارد و این راجع به مسئله بقاء است. حضرت زهرا اصلاً در این عالم بقاء پیدا نکرد! یعنی آن جنبه بقاء و استیلاء بر عالم بقاء اصلاً در او محقق نشد که رفت و اصلاً کل سیر حضرت در اینجا و حالتی که داشت یک حالت فناء بود و این فناء همراه با نزول در کثرت بود و همین طور یک حالت رفت و برگشتی بود و اینجاست که آن مسئله به همان لطافت و سعه وجودی آن حضرت برمی‌گردد که آن سعه به نحوی هست گاهی اوقات که تحمل اسماء جلالیه دیگر خیلی برایش مشکل می‌شود و در زمان حضرت زهرا اسماء جلالیه پروردگار خیلی بر آن حضرت آمد و دیگر تحمل حضرت را تمام کرده بود. امیرالمؤمنین به ملاحظه همان سعه وجودی‌اش اینها را تحمل می‌کرد ولی حضرت زهرا دیگر نمی‌توانست تحمل بکند و از آن طرف هم می‌دید و این احساس را داشت که تغییر بدهد و اوضاع را عوض بکند و می‌دید که می‌شود یعنی یک هم‌چنین حالتی داشت و از آن طرف می‌دید که امام امیرالمؤمنین است و باید از این دریچه باشد لذا آن جنبه صلاح را می‌خواهد از ناحیه امیرالمؤمنین اعمال کند اما حضرت می‌ایستاد و چیز نمی‌کرد، لذا فشار می‌آورد! مسئله خیلی مسئله مهمی است! خیلی مسئله مهمی است! شما تصور بکنید آقا این قضیه...! چه عرض کنم و چه بگویم؟!

خدا شاهد است که من باینکه شب‌ها تا صبح خوابم نمی‌برد از اوضاعی که می‌دیدم که در شرف تکوین هست! شب‌ها تا صبح خوابم نمی‌برد! قضایایی را که می‌دیدم که می‌خواهد انجام بشود و مسائلی را که می‌دیدم تا جایی که دیگر حتی مشکلاتی پیدا کردیم! خلاصه که اگر بخواهد به این وضع باشد شاید زندگی دیگر برای

^۱ . الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۵۷.

^۲ . مناقب آل ابی طالب علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۸؛ مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۳۸۸.

خیلی‌ها غیر مقدور بود! ناراحتی معده پیدا کردیم و اعصابمان خراب شد و چه و چه شد. وقتی که به مشهد می‌رفتیم و می‌آمدیم، آنهایی که به استقبال ما می‌آمدند می‌گفتند که آقا از همان دور که شما را دیدیم فلان...! آقا می‌رفتم و صبح تا شب صحبت می‌کردم یک جریانی که به نتیجه می‌رسیدیم فردا صبح که می‌رفتم می‌دیدم که انگار نه انگار که اصلاً ملاقاتی شده است! هیچ! اینها چنان ما را خورد می‌کرد که من احساس می‌کردم چه وقایعی در شرف تکوین هست! اینها را شوخی نمی‌کنم آقا اینها را می‌دیدم! چه مسائلی دارد روی می‌دهد و چه دست‌هایی دارد برای رسیدن به مطامع به کار می‌افتد! خلاصه سربسته [چیزهایی را گفته‌ام] اما باز مطالبی که بر من گذشته است را تابه‌حال باز نکردم! خیال نکنید [همه را گفته‌ام] این چیزهایی که تابه‌حال از من شنیده‌اید ده درصد قضیه نیست! نود درصد را نگفتم و نخواهم گفت و هیچ‌وقت این را نخواهم گفت که مسئله از چه قرار بود! ده درصد آن اینهایی بود که تابه‌حال شنیده‌اید. داد و بیدادها و فحش‌های ما و فلان و این چیزها اما آنچه که بود و از درون داشت ما را داغان می‌کرد خب این حرف‌ها را به کسی نمی‌گفتیم و می‌دیدم این اوضاع هست!

آقا اتفاق می‌افتاد که ظهر به مشهد می‌رفتم و شب به طهران برمی‌گشتم. چند ساعت؟ چهار پنج ساعت [آنجا بودیم] می‌دیدم اگر این سفر را نروم یک جریانی پیش می‌آید! خلاصه خیلی اوضاع [سختی] بود. تمام اینها برای چه بود؟! برای یک برنامه‌ای که پدر ما یک مدتی چند سالی آمد و چندتا شاگرد تربیت کرد و رفت. مگر غیر از این است؟! و بعد هم دیدم دارم از بین می‌روم و دیگر مأموریت آمد که گفتند که بساز و حرف زن. شما ببینید یک پیغمبر بیاید ۲۳ سال در میان مردم کفر و شرک را از بین ببرد، بت‌ها را بشکند، جنگ بکند، نود زخم شمشیر به امیرالمؤمنین در جنگ احد بخورد،^۱ اسلام تا روم برود و از آن طرف نمی‌دانم تا کجا برود و بیاید ولایت را تثبیت بکند تمام این مسائل و اوضاع را نگه دارند و آدم اینجا همین‌طور بماند خب چیست؟! همه مردم مثل الاغ و گاو گوساله هستند! واقعاً اگر کسی این درد را احساس بکند آن کیست؟ آن حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است!

من به یک نفر وقتی خیلی دلم سوخت گفتم که والله حالا فهمیدم چه کسی پسر آقا سیدمحمد حسین هست! من هستم نه شما! بعد از این همه، این کار را می‌کنند؟! شما دل می‌سوزانید؟! شما می‌دانید راه آقا به خطر افتاده است و فلان؟! شما که بعد پنج سال فلان می‌کنید و فلان نمی‌کنید؟! شما برای مسیر آقا دل می‌سوزانید؟! خب چه کسی [دل می‌سوزاند]؟! یکی دستش به کمرش هست و یکی هم در خیابان راه می‌رود و اصلاً طوری‌اش نیست! حالا بلا تشبیه بلا تشبیه یک میلیارد بلا تشبیه دارم این را می‌گویم

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ آموزه‌های ولایت، ج ۱، ص ۷۴.

که من روی چه انگیزه و عرقی می‌آمدم این کار را می‌کردم، به‌خاطر انتسابم به ایشان بود و اگر انتسابم نبود باید که همین انجام بشود. من یک مرتبه به یک عده از رفقا گفتم که والله به خدا قسم شما رفیق من نیستید! اگر رفیق من بودید بار به گردن من نمی‌گذاشتید بار برمی‌داشتید! وقتی می‌گویم که این کار را نکنید چرا رفتید کردید؟! این بار برداشتن است؟! این رفاقت است؟! دارم می‌گویم که آقا این کار را نکن! آقا این کار را نکن این اشکال دارد؟! آقا شما در مجلس این کار را انجام نده. آقا شما در خیابان این کار را نکن. آقا شما این حرف را به این زن. من به طرف می‌گفتم که آقا تو این حرف را زن بعد بلند می‌شد می‌رفت می‌زد! ما نمی‌فهمیدیم چه کنیم؟! آقا بنده آقا سید محسن دارم می‌گویم که این حرف را زن! این حرفی که تو داری می‌زنی داری بار من را زیاد می‌کنی! خب این از باب دلسوزی نیست! اگر تو به من محبت داری.... دیگر رها کنیم!

خب آن حال اقتضاء می‌کرد که انسان روی اعصاب فشار بیاورد و بالا برود داد بزند که ای پیر! ای پیغمبر! بیا اسلام رفت و فلان شد و چه شد! به ما می‌خندیدند و [می‌گفتند که] آقا سید محسن تندرو است و آقا سید محسن فلان می‌کند و باید مدارا کرد! یعنی چه باید مدارا کرد؟! چه چیزی را مدارا کنیم؟! فوت کرد به هوا رفت چه مدارایی کنیم؟! یک عده آمدند و... من نمی‌خواستم با قضیه کلنجار بروم از اینکه چه نامردی‌هایی کردند آقا! واقعاً چه نامردی‌هایی که کردند! یکی از قوم و خویش‌های ما سه هفته پیش از طهران به من تلفن می‌کند [می‌گوید که] فلانی آن آقا سید محسنی که ما توقع داشتیم این، آن نیست! گفتم که فاتحه آن را بخوانید آن دیگر تمام شد! چرا؟ چون الآن می‌بینم وضع عوض شده است! الآن همان حال هست ولی یک خرده با سبب زمینی و پوست کلفتی همان هست!

لذا الآن هم دارم همان کار را انجام می‌دهم. در همین سفر اخیرم به مشهد یک قضایایی را مشاهده کردم که همان کاری را که سابق می‌کردم همان کار را چند شب پیش انجام دادم ولی خیلی با آرامش و راحتی [انجام دادم]. می‌خواهید قبول کنید می‌خواهید قبول نکنید! چرا ما مدام بیاییم حرص و جوش بخوریم؟! دیگران یک خرده وفق بدهند و بیایند به ما اشکال بگیرند. اگر اشکال نمی‌گیرند چرا آخر انسان به حرف گوش ندهد؟! چرا بیاید اعمال نفسانیات بکند؟! و بعد هم [بگویند که] ما دنباله‌رو آقا هستیم. خب بیخود دنباله‌رو آقا هستید! چه موقع آقا گفت که یک هم‌چنین کاری بکنید؟! چه موقع آقا می‌گوید که آبروی مردم را ببرید؟! چه موقع آقا می‌گوید که حالا که به آقا منتسب هستید پس دستتان باز است برای اینکه هتک احترام هر شخصی را بکنید و حیثیت [او را زیر سؤال ببرید]؟! بابا اشکالات ما به دیگران به‌خاطر این بود که رفقا همه برادران ما هستند، حیثیت همه باید محفوظ باشد، دلیلی ندارد که حالا ما انتساب به آقا داریم پس شمشیر بکشیم یکی از این طرف و یکی از آن طرف... اینکه نمی‌شود! منتها هر چیزی باید روی حساب و قاعده و نظم باشد و قاعده‌اش باید به این کیفیت و به این نحو باشد اما الآن نه، الآن این مسئله به‌نحو دیگری هست ولی همان تکلیف و روش به

همان کیفیت هست ولی در آن داد و بیداد و حرص و جوش خوردن نیست! حرص و جوش هست اما با یک بینش و روش و فهم دیگر در آن هست.

فرق امیرالمؤمنین با حضرت زهرا در تحمل واردات جلالیه

جریان حضرت زهرا سلام الله علیها هم همین بود. آنچه را که حضرت زهرا می فهمید امیرالمؤمنین علیه السلام هم همان را می فهمید نه اینکه حضرت زهرا غیر از امیرالمؤمنین بفهمد و این دو روش و دو بینش متضاد باشد. آن حالت سعه و ادراک مسائل و واردات جلالیه در امیرالمؤمنین به نحوی بود که تحمل اینها را می کرد اما حضرت زهرا نمی توانست تحمل کند.

فرق فقط این بود والا فرق در بینش که نبود! من می دیدم یک عده دارند می آیند و با اظهار چاپلوسی و سالوسی جلوی بقیه خودشان را جا می دهند و با زیرکی می روند کار انجام می دهند! از آن طرف یک طور دیگر به این می گویند و از آن طرف یک طور دیگر می گویند. آقا من اینها را می دیدم! من در بیت بودم شما نمی دیدید یا کمی از آن را می دیدید اما ما قشنگ احساس می کردیم! آقا هرچه می گفتیم فایده نداشت ای بابا! عجب گیری کردیم! می گفتیم که آقا شما این طرف را جلوی من حاضر کنید. [می گفتند که] نه نه نه!! [می گویم که] پس باید حرف من را قبول کنید! [می گویند که] باشد. خب ترتیب اثر بدهید! [می گویند که] باشد اما می دیدیم فردا یک طور دیگری شد! گفت:

جهان را جهان دار دارد خراب *** بهانه است کاووس و افراسیاب^۱

هرچه می خواهد بشود، چه کار کنیم؟! کلاه خودمان را باد نبرد! بعد دیدم که واقعاً جای شکرش باقی بود. واقعاً اگر این مسائل اتفاق نمی افتاد الآن ما با چه افرادی در تماس و ارتباط بودیم؟! و وقتمان را باید با چه افرادی می گذرانیدیم؟! اول جلسه ای که خانم ها در منزلمان آمدند گفتم که - نمی دانم گوش دادید یا نه - بر این اساس من این جلسه را می گذارم که مسائل و اشکالاتی که به نظر شما می رسد را در جلسه بعد بیاید مطرح کنید. اگر بخواهید بیاید بگویید که هرچه آقا گفت، اینجا نیاید! چون وقت بنده تلف می شود! همین طور خیلی صریحاً به این خانم ها گفتم: ببخشید ها! خب بنده وقت تلف می شود. می خواهم از این آمدن یک اثری بینم.

حرفی که می زنم بروید روی آن یک ماه فکر کنید و با شوهرانتان مطرح کنید و فلان کنید اگر اشکالی می بینید آن اشکال را بیاید در جلسه بگویید، نه اینکه حالا بگویید بلکه بنویسید به من بدهید و من اشکالات را

^۱ . منسوب به فردوسی .

دسته‌بندی می‌کنم و بعد راجع به آن صحبت می‌کنم. چرا؟ به‌خاطر اینکه با یک مسیری [جلو برویم] که در آن فهم زیاد بشود. نرسیم به یک جایی که بردارند زنا کنند بعد بردارند توجیه کنند! کارمان به آنجا نرسد! نرسیم به یک جهتی که هر کسی هر غلطی و مزخرفی و قبیحی را بخواهد انجام بدهد و بخواهیم به بهانه دفاع از کذا و کذا توجیه کنیم! نمی‌خواهیم به آنجا برسد. می‌خواهیم مسیرمان همیشه مستقیم باشد و در تخیلات خودمان آنچه که می‌فهمیم باید به این اساس باشد.

من در همین مشهد که بودم یک چیزی شنیدم که خلاصه مثلاً اگر بخواهید جلسه زنانه‌ای باشد باید در این جلسه زنانه بی‌شرط و شروط حرف و نقل نباشد. گفتم که نه‌خیر! یک هم‌چنین چیزی نیست! گفتم که من که مثلاً قضایا با بنده ارتباط دارد، بنده در جلسه زنان شرط اول را انتقاد گذاشتم! گفتم که اگر کسی انتقاد نمی‌کند نیاید! چون وقت من تلف می‌شود و خیلی صریح گفتم! بروید از حرف‌های من اشکال دریاورید بعد ببینید که من بفهمم فهمیدید یا نفهمیدید و متوجه شدید و توانستم مطلب را برسانم؟! چون ممکن است انسان گاهی اوقات خبط لسان داشته باشد و مسئله را چیز نکند. ما یک قضیه‌ای در شب سوم آقا گفتیم، هنوز که هنوز است به آن مبتلا هستیم! قضیه وصایت و این حرف‌ها! من اعتراف می‌کنم شاید در این قضیه غلو کرده باشم. این اشکال ندارد البته جهتش همان جهتی است که گفتم که برای حفظ اینها بود. حالا چرا انسان بخواهد به‌نحوه‌ای صحبت بکند که جای شبهه و فلان و این حرف‌ها باشد؟! چرا انسان با فهم جلو نرود؟! چرا باید فقط معارف را در محدوده تعبّد نگاه کنیم؟! چه کسی آمده یک هم‌چنین قانونی آورده است؟! خود پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گفت که اگر اشکالی داری از من اشکال کن! جلوی همه می‌گفت!

اینها مسائل فطری است! دکتر سجادی به من می‌گوید که آقا مگر امیرالمؤمنین بالای منبر نمی‌گفت که اگر اشکال به من دارید بکنید. بلند می‌شدند می‌گفتند که یا علی این کار را کردی. چرا ما نباید این حرف را به افرادی که ناخن امیرالمؤمنین هم نمی‌شوند [نگوییم]؟! و این حق را از مردم سلب کردند و هر کسی بخواهد حرف بزند را... این حرف درستی است آقا! جایی که امیرالمؤمنین دارد فهم و ادراک و بینش مردم را باز می‌کند چرا باید در سر مردم بزنیم؟! چرا مدام بیایم آن فهم را منجمد، مرگد، محدود و مقید کنیم؟! چه اشکال دارد که شما اشکالی که نسبت به من به نظرت می‌رسد را بیایی بگویی که آقا اینجا شما این اشکال هست؟! اگر جواب دارم می‌دهم و اگر جواب ندارم باید قبول کنم. انسان مجبور نیست هر اشکالی را قبول کند [می‌گویم که] این هم جوابش است. اگر جواب نداشته باشم جوابش همین است که می‌گویم که ندارم. این آن چیزی بود که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در زمان حیاتشان به دنبال این مسئله بودند و افراد به راه دیگر می‌رفتند! این همان بود و ما می‌دیدیم که نه، [می‌گفتند که] کسی به اینجا می‌آید نباید سرش را بلند کند، ما این چیزها را نداشتیم! آقا هم در زمان حیاتشان این حرف‌ها را نزدند! این یعنی چه؟! آخر بر فرض اگر هم کسی این حرف

را می‌زند ید و بیضایش را داشته باشد باز عیب ندارد! یکی باید باشد! آخر وقتی که طرف هنوز در عدالت یک نفر شک دارد چطور بیاید سرش را بلند نکند؟!

خلاصه راه، راه صحیح نبود و مسیر، مسیر صحیحی نبود و همان مسیر هم الآن هست و هیچ تغییری نکرده است. من همین هستم و با همین روش به مشهد رفتم متوجه جریانی شدم. دیدم این جریان با مسیر ما اختلاف دارد، صاف قطعش کردم! گفتم که جلسات خانم‌ها تعطیل باشد. نگفتم که تعطیل بشود گفتم که به نظر بنده جلسات به صلاح نیست. هر کسی خودش با شوهرش می‌داند باز نگفتم که بنده می‌گویم که تعطیل است. اگر از نظر بنده می‌خواهید بدانید از نظر بنده تعطیل است. شوهرش هر کسی خودش می‌داند که عیالش را بفرستد جلسه برود یا نفرستد. من که نمی‌توانم... ما امر و نهی نداریم! همین قدر که حق دارم نسبت به نظرات خودم بایستم یعنی این حق را هم ندارم؟! یعنی باید نظرات صغری و کبری خانم را بپسندم؟! این مقدار که حق من است. طبیعی‌ترین حق طبیعی یک شخص این است که روی نظرات خودش بایستد.

حالا روی نظر شخصی بنده یک نفر می‌آید چماق را می‌گیرد یکی به آن می‌زند و یکی هم به آن می‌زند این‌طور که نمی‌شود! و همین حرف را هم به شخصی که آمده بود زدم. یک بنده خدایی اینجا آمده بود حالا اسم نمی‌برم. گفتم که برای ما متابعت از مسیر و مکتب مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مهم است. مکتب آقا مکتب حریت و آزادی در چیز بود. کسی مکاشفه دارد به من ارتباطی ندارد. بنده بر طبق عقل و فهمم انجام می‌دهم. حالا یکی مکاشفه کرده است که بیاید شراب بخورد بنده باید بگویم که آقا خوب کاری می‌کنید؟! نه‌خیر، غلط هم می‌کنید و اگر حاکم شرع باشم هشتاد تازیانه‌ات هم می‌زنم! این حرف‌ها نیست! دلیل بیاور کارت درست است می‌پذیریم. دلیل نیاوری نمی‌پذیریم. ما که هنوز معرفت به اولیاء الله پیدا نکردیم ما جزو اولیاء الله هستیم؟! هر وقت از اولیاء الله شدیم... اگر بخواهیم یک جا کوتاه بیایم به اصل قضیه لطمه زدیم. نمی‌توانیم کوتاه بیایم و آن دیگر فرق نمی‌کند؛ پنج‌ساله باشد و پنجاه‌ساله باشد یکی است. اشکال، اشکال است و ظلم، ظلم است حالا هر کسی می‌خواهد باشد و هر کسی این وسط دراز بشود، فرقی نداریم. ظلم، ظلم است و هر مسئله و عمل خلافی مطرح بشود خلاف، خلاف است. حالا هر کسی می‌خواهد باشد.

[می‌گفتند که] آقا تند است و تند آمده است. تند چیست؟! خب من تند آمدم کندش چه چیزی بود؟! کندش این بود که هر کاری که دلمان می‌خواهد و هر غلطی دلمان می‌خواهد بکنیم و بعد هم ماست مالی بکنیم و بعد هم راحت بیایم بگذریم و اسممان را هم دنباله‌رو آقا بگذاریم. این کندش است؟! نه آقا جان ما این کند نیستیم!

آدم بیاید نگاه بکند می‌بیند این زحمات پیغمبر ۲۳ سال و این رنج‌ها و... [حضرت زهرا] دارد می‌بیند، من که نمی‌بینم! او دارد می‌بیند پیغمبر سه سال در شعب اُبی‌طالب بودند و مادرش در همین شعب اُبی‌طالب

مرد! حضرت خدیجه سلام الله علیها را در همان جا دفنش کردند. ابوطالب و حضرت خدیجه و بسیاری از افراد [در شعب اُبی طالب مردند] و صدای ضجۀ این بچه‌های مسلمین از شعب اُبی طالب تا نزدیک مسجد الحرام از ناراحتی و گرسنگی می‌رفته است! همه اینها را حضرت زهرا دیده است؛ رفتن به طائف، سنگ خوردن پیغمبر، هجرت به مدینه، فتح مکه، رفتن به جنگ تبوک، جنگ احد، سنگ خوردن به پیشانی و رفتن زره در پیشانی پیغمبر همه اینها را دیده است حالا! این ابوبکر آمد همه اینها را برد! و این مردم همین‌طور دارند نگاه می‌کنند! می‌گویند که ای گوساله‌ها! پس این زحمات پیغمبر و جدمان کجاست؟! چه شد؟! آن وقت می‌بیند امیرالمؤمنین علیه السلام همین‌طور نشسته است! او نشسته و سرش را پایین انداخته است! یا علی پس این زورت را برای چه زمانی گذاشتی؟! این شجاعت برای چه وقتی است؟! فدک ما را گرفتند داری نگاه می‌کنی؟! امیرالمؤمنین هم می‌گوید که بیا این آشی است که پدرت برای ما پخته است و گذاشته رفته است بیا بنشین! حضرت زهرا نمی‌تواند طاقت بیاورد و بگذرد. آن جهات و حالات یعنی لازمه آن ظرافت و لطافت نفس حضرت اقتضاء نمی‌کرده است که این همه مورد برای نزول صفات جلالیه و قهریه باشد. همه آن صفات جلالیه بود و جمال در آن نبود! بیایند بزنند، بچه‌اش را سقط کنند، فدک را بگیرند، ولایت را بگیرند، مردم بروند، طناب دور گردن امیرالمؤمنین بیندازند و تا مسجد بکشند و به زور بیعت کنند چه چیزی باقی گذاشتند؟! خدا چه چیزی باقی گذاشت؟! هرچه بود همه را در آن برهه نازل کرد.

آن امتحان بعد از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - خیلی امتحان بزرگی بود. اگر این قضیه پیش نمی‌آمد ما آن جریانات را خوب نمی‌فهمیدیم و مسائل را متوجه نمی‌شدیم. چطور دو دوتا چهارتا حق را شخص می‌بیند اما عمل نمی‌کند! شخص دارد پیش من می‌آید و می‌گوید که فلانی قرآن ناطق است! می‌گویم که قرآن ناطق است؟! معنای قرآن ناطق چیست؟ گفتم که کسی است که هفتاد بطن قرآن را بداند به او قرآن ناطق می‌گویند. من طرف را می‌آورم اگر توانست آیات قرآن را ترجمه کند - بطن آن بماند! بطن اندر بطنش بماند! - اگر توانست ترجمه بکند من می‌گویم که قرآن ناطق است! خب اگر قبول داشته باشد می‌گوید که بیاور اما بلند می‌شود و به طرف می‌گوید که ایشان دارد آبروی شما را می‌برد و شما را هتک [حرمت می‌کند]! خب من می‌گویم که بیا حرف بزنیم آقا! اولین موقعیت در مکتب امام صادق علیه السلام مکتب بحث است، این اولین موقعیت است!

امام صادق با ابن اُبی العوجاء ملحد در مسجد الحرام بحث می‌کند! تازه در مسجد الحرام! نمی‌گویند که از مسجد الحرام بیرون برو تو کافر و مشرک هستی! در مسجد الحرام می‌نشیند بحث می‌کند! می‌گویم که آقا او

^۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۴؛ رساله طهارت انسان، ص ۶۵.

را بیاور اگر آن شخص این ترجمه قرآن را درست ترجمه کرد بنده به او قرآن ناطق می‌گویم، عیب ندارد. بعد تلفن می‌زنند می‌گویند که خبر دارید چه شده است؟ این آقا سید محسن اینجا آمده است دارد آبروی شما را می‌برد و فلان می‌کند! آقا مگر ما چه گفتیم؟! ما گفتیم که این قرآن ناطق اختصاص به امیرالمؤمنین و امام زمان عجل الله تعالی فرجه دارد و فقط او قرآن ناطق است. ما سگ امام زمان هم به حساب نمی‌آییم! چه دارید می‌گویید؟! اگر خلاف هست بیا ثابت کن. ما که فرار نکردیم همین جا هستیم!

من در همین جلسه‌ای که این دفعه در لبنان بودم چند نفری از همین طلاب سور در منزل آقا ... برای ملاقات ما آمدند و راجع به یک قضیه‌ای صحبت کردند. من مسئله ولایت تکوینی امام را جلو کشیدم و به آنها گفتم که من راجع به مسئله ولایت تکوینی با هر کسی هست حاضر هستم در اینجا مناظره کنم و تا شش روز دیگر هم لبنان هستم و بعد از شش روز دیگر می‌روم. صریحاً آمدم گفتم تا فردا نگویند که آمد و حرف زد بعد هم گذاشت رفت! البته آنها هیچ‌وقت حاضر نیستند. بحث می‌کنیم و می‌رویم می‌نشینیم حرف می‌زنیم. [می‌گویند که] نه نه، با ایشان صحبت نکنید ایشان اگر چیز کند پیغمبر هم نمی‌تواند او را برگرداند! گفتم که چرا صحبت نکنید؟! بفرما بیا دیگر. [می‌گویند:] اگر آقا سید محسن با کسی صحبت کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم دیگر نمی‌تواند او را برگرداند! عجب این آقا سید محسن قوی است که بالاتر از رسول خدا هست! اعمال قدرت می‌کند و اعمال ولایتش از رسول خدا بالاتر است! چون حرف که جواب دارد پس حتماً منظورشان اعمال ولایت است! چون حرف حق جواب دارد. من چیزی می‌گویم شما جواب بدهید. اینها نکات اساسی است که انسان همیشه باید این نکات را مدنظرش قرار بدهد و همیشه باید این مسائل را قرین با راه خودش و حرکت خودش قرار بدهد.

دعا کنید دیگر خدا از این امتحانات پیش نیاورد یا اگر پیش هم آورد که مفری نیست واقعاً خودش دست ما را بگیرد. خودمان این قدر اینجا هارت و پورت و دادویداد می‌کنیم موقع امتحان که می‌شود ما هم به آن راه بنزیم! می‌گوید که آقا تو که خودت این همه نوارهایت هست، دیگر چرا؟! جداً می‌گویم آدم واقعاً می‌ترسد! فقط باید که اتکاء به خدا بود و غیر از این هیچ راهی نیست و هیچ فایده‌ای ندارد. این همه آقا دارند راجع به قضیه آقای حداد به اینها می‌گویند که آقا آخر بیایید شما از این آقای حداد ایراد بگیرید من آقا سید محمدحسین از این برمی‌گردم! خود آقا می‌فرمودند، من که آن موقع بودم! اصلاً آقا می‌گفتند که نیاید ایراد بگیرید شما شاید از یک آدم عادی هم نتوانید ایراد بگیرید بیایید امتحانش کنید! یعنی چه در خانه‌ها مخفیانه نشسته‌اید؟!

طرف بلند شده به کربلا رفته است آن وقت زنش را با هزارتا گرفتاری و مشکلات و وضع حمل در طهران - ایران - گذاشته است. آقای حداد بلند می‌شوند می‌روند دیدن آن عده‌ای که بودند. من جمله از آن افراد

سید هاشم رضوی بوده است. آقای حائری او را می‌شناسند. از آن مخالفین است که همان است که آقا فرمودند که آن ضد چیز بود، این بود اما اسم نیاوردند. یکی این بود و یکی هم یک شیخی بود که الآن طهران هست. آقای حداد دارد از باب ولایت می‌گوید که بابا اگر علم غیب دارید، بفرمایید این علم غیب است. به آن بنده خدا رو می‌کند و می‌گوید که آقا شما که آمدید، الآن از وضع عیالتان اطلاع دارید که در چه وضعی هست؟ خب علم الغیب است دیگر!

اگر علم الغیب نبود طرف می‌گوید که نه آقا اطلاع دارم حالش هم خیلی خوب است و تو هم داری دروغ می‌گویی. پس معلوم می‌شود که دروغ نبوده و درست بوده است که نتوانسته جواب بدهد. شما اطلاع دارید الآن عیالتان در چه وضعی هست که بلند شدید آمدید؟! آن وقت او سرش را پایین می‌اندازد و سید هاشم می‌گوید که اصلاً به شما چه مربوط است که به کار مردم دخالت می‌کنید؟! پوفیوز اگر قرار بر این باشد که این و عیالش در این وضعیت باشد این امام حسین در کمرش بزند! بیزار است از یک هم‌چنین کسی که فرض کنید الآن یک مشکلی و ناراحتی و وضعیت خلافی دارد و بلند بشود به زیارت امام حسین علیه‌السلام بیاید! خب بگو برای گردش و تفریح آمده‌ایم! هیچ! دیگر با امام حسین هم کار نداشته باش! اگر با امام حسین کار داری در سرت می‌زند!

حالا آقای حداد دارد او را متنبه می‌کند او می‌گوید که به تو مربوط نیست شما دخالت نکنید حتی گفت: فضولی، نمی‌دانم! اما دخالت را می‌دانم گفت! آقای حداد هم گفت که اگر قرار بر دخالت ما نیست ما کاری نداریم. بلند شدند از مجلس بیرون آمدند و به خانه‌شان آمدند. از آن اول درقبال حق چماق و چوب بوده است. خب جواب بده، این حرف آقای حداد درست است یا غلط است؟! جواب بده! دخالت نکن یعنی چه؟! باید بگویند که آقا عیال شما ناراحت است که ایشان این حرف را زدند؟! قضیه‌ات چطور است؟! تشویقش بکند. چرا؟! می‌خواهد جلو را ببندد جلو نیاید و آقای حداد مطرح نباشد. قضیه این است! می‌خواهد آقای حداد مطرح نباشد این طوری می‌گوید که دخالت و فضولی نکنید. این حالت، حالت خطر است و این حالت را نباید داشته باشیم. آن وقت یکی هم مثل آقا گوش می‌کند. آقا هم در یکی از این سفرها که آمده بودند وضعیت والدۀ ما وضعیت نابسامانی بود. آن همشیره دوم ما که عیال آقا سید... هست خیلی عجیب حالش بد شد! اصلاً چشمش بالا رفته بود و سفیدی چشمش پیدا بود! ۴۱ درجه تب داشت گاهی اوقات به ۴۱ و نیم هم می‌رسید. هم سرخک و هم سینه‌پهلو گرفته بود. هردو باهم! اصلاً چشمش سفیدی بود و این سیاهی بالا می‌رفت. آن هم در احمدیه و آن هم در آن اوضاع و در آن زمان در زمستان یک بساطی بود!

واقعاً من گاهی اوقات... یک روز دیگر خیلی وضعش چیز شده بود و گفتند که به بیمارستان باید ببریم. دکتر نفیسی که الآن فوت کرد پزشک اطفال معروفی بود. ما بچه بودیم همه را پیش او می‌بردند و خیلی پزشک

معروفی بود. می گفت که این دیگر باید در بیمارستان بیاید و زیر نظر باشد والا ازبین می رود و پنج روز هم در بیمارستان اطفال و کودکان همان پل چوبی دروازه دولت دروازه شمیران بود و حالش بهتر شد و دیگر خوب شد. همان موقع والدۀ ما به آقای حداد متوسل می شود و در همان حال توسل می گوید که من دیگر نمی توانم و کششم نسبت به این تمام شده است. همان وقت - حالا صلاح بر این بود - موقع ظهر آقای حداد به آقا رو می کنند و می گویند که آقا سید محمدحسین شما باید به طهران برگردید تمام! حالا تازه یک ماه هست که آقا رفتند. آقا رو می کند و می گوید که چشم. حالا همیشه آقا حداقل دو ماه می رفتند. هفتاد روز یک وقت هشتاد روز می رفتند. ما آنجا خوشحالی می کردیم که آقا می رفت و هر کاری دلمان می خواست می کردیم! مادر بیچاره مان! چه بر سرش می آوردیم! هیچ!

آقا محمد علی خلف زاده می آید پای آقای حداد را می بوسد و می گوید که آقا، آقا سید محمد حسین تازه آمده است چرا می گویند که الان برگردد؟ این که الان تازه آمده است! آقای حداد به او می گوید که حاج محمد علی هزار مقابل تو، من آقا سید محمد حسین را می خواهم ولی صلاح بر این است که برگردد! هزار مقابل تو، من این آقا سید محمد حسین را می خواهم! آقا می فرمودند که ما همان روز یا فردای آن روز رفته خروجی گرفتم و پس فردا حرکت کردیم آمدیم. وقتی آمدیم دیدیم چه بساطی شده است! بیا و ببین چه اوضاعی هست! یکی مثل آقا است که نه می گوید: بله و نه می گوید: نه؛ تا به او می گویند که برگرد فوری برمی گردد. خب این آقا سید محمد حسین می شود. یکی هم به او می گویند که برگرد می گوید که فضولی موقوف و دخالت هم ممنوع است! این هم همین می شود و الان هم هستند.

علی ای حال حساب می گیرد و کار روی حساب است. خب امشب شب عید است و ان شاء الله عیدی ما را از امام حسین شما امشب بگیرید! به امام حسین بگویید که آقا به خیریت ماها نگاه نکند و به بزرگواری خودش نگاه نکند والا اگر بخواهد به خیریت ما نگاه نکند روز قیامت جلویش را می گیریم! می گوئیم که ما که در این دنیا گفتیم!

تلمیذ: طرح این درس همین بود که عیدی از شما بگیریم والا جسارت نخواستیم بکنیم. استاد: اینها هم برای همین است که فهم و ادراک انسان در معارف باز بشود و بیخود هر جا پا نگذارد و پا را هر جا نگذارد و در قدم هایش احتیاط کند و در مسائل جانب احتیاط را داشته باشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد